

نقش «ذکر» در پدید آمدن احوال عرفانی

طاهره خوشحال دستجردی*

مرضیه کاظمی**

چکیده

این مقاله به تبیین نقش ذکر در پدید آمدن احوال عرفانی می‌پردازد. به غیر از حالت «مراقبه» که مقدمه‌ای است برای پرداختن به ذکر، سایر حالات عرفانی نظیر: قرب، محبت، خوف، شوق، انس، اطمینان و مشاهده از طریق مداومت بر ذکر و یاد خداوند برای سالک محقق می‌شود. سالکت زمانی می‌تواند حلاوت ذکر حقیقی را دریابد که مراقب باشد غیرحق بر خاطر او پیدا نکند. بنابراین، ذکری که همراه با مراقبه و عدم غفلت باشد، دل سالک را برای تقرب به حضرت حق، صیقل داده و او را برای رسیدن به قرب الهی آماده می‌کند.

دوام ذکر، انس و محبت را بر دل سالک مستولی می‌کند. ذکر و یاد الهی از یک سو، در دل انسان خوف «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» (انفال، ۲) و از سوی دیگر اطمینان و آرامش «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد، ۲۸) را به وجود می‌آورد.

مداومت بر ذکر، دل سالک را از زنگار طبیعت و ظلمات صفات بشریت

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان. Email: t.khoshal.@lit.ui.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان. Email: ndromedaKazemi61@gmail.com



صیقل داده و آن را برای پذیرش انوار غیبی و علوم لدنی آماده می‌کند و در نهایت قابلیت مشاهده حضرت خداوندی را می‌یابد.

واژگان کلیدی

ذکر، عرفان، سلوک الی الله، حال، سالک.

مقدمه

ذکر و یاد خداوند، نقش مهمی در تکامل معنوی و روحی بشر دارد، به همین دلیل خداوند در قرآن بسیار به آن اهمیت می‌دهد و آیات متعددی در این باره نازل فرموده است. از جمله: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (احزاب، ۴۱)؛ «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ» (بقره، ۱۵۲)؛ «وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» (اعراف، ۲۰۵).

در متون عرفانی، تعاریف مختلفی درباره حقیقت ذکر بیان شده است که در میان آنها دو تعریف مهم و اساسی وجود دارد: ۱. تعریف ذکر در برابر نسیان. ۲. تعریف ذکر در برابر غفلت این دو تعریف با توجه به معنای لغوی واژه (یاد، یادآوری و به یاد آوردن) می‌باشد. بسیاری از عرفا «ذکر الله» را «نسیان ماسوی الله» تعریف می‌کنند و بر این عقیده‌اند که هرگاه بنده، خدا را یاد می‌کند، بایستی در مقابل، خلق خدا و به طور کلی ماسوی الله را فراموش کند.

ابوبکر کلابادی از جمله عرفایی است که با توجه به آیه ۲۴ سوره کهف، ذکر را به معنای فراموشی هر چه جز مذکور است، تعریف می‌کند: «حقیقه الذکر، ان تنسی ما سوی المذکور فی الذکر، لقوله تعالی: واذکر ربک اذا نسیت» (کلابادی، ۱۳۸۰، ۱۰۳).

خواجه عبدالله انصاری در کتاب منازل السایرین، در ابتدای باب الذکر، ذکر را رهایی از غفلت و نسیان تعریف کرده و با استناد به آیه فوق، نسیان را به چهار بخش تقسیم می‌کند:



۱. نسیان و فراموشی غیرحق؛ ۲. نسیان نفس؛ ۳. نسیان ذکر در ذکر؛ ۴. نسیان کل ذکر در ذکر حق.

«قال الله عزوجل: واذکرک فی ذکرک ثم نسیت فی ذکر الحق ایاک کلّ

ذکر و الذکر هو التخلص من الغفلة و النسیان» (انصاری، ۱۳۶۱، ۱۱۹).

همان گونه که گفته شد، بزرگان طریقت «ذکر» را در برابر «غفلت» نیز، معنا کرده‌اند و معتقداند «ذکر» آن حقیقتی است که انسان را از غفلت نسبت به پروردگار خویش، دور می‌کند. در کتاب التّعرف آمده است: «و قال بعض الکلبار: الذکر طرد الغفلة، فإذا ارتفعت الغفلة، فأنت ذاکر و ان سکت» (کلابادی، ۱۳۸۰، ۱۰۴).

در فرهنگ اصطلاحات تصوّف، ذیل اصطلاح «ذکر» به این دو تعریف اشاره شده است: «ذکر بر دو نوع است: یکی به معنی خلاف نسیان و فراموشی چون قول خدای تعالی. «وَمَا أَنسَانِي إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ» (کهف، ۶۳) و دیگر به معنی گفتار است و آن نیز بر دو قسم است: ذکری که در آن عیب مذکور نباشد و گفتاری که در آن عیب مذکور باشد و در نزد سالکین خروج از میدان غفلت است و ورود به فضای مشاهده به غلبه خوف یا کثرت محبت و گفته‌اند: ذکر بساط عارفان و نصاب محبان، و شراب عاشقان است» (گوهرین، ۱۳۸۰، ۳۰۳).

«ذکر» در عرفان و تصوّف به سه نوع تقسیم می‌شود: ۱. ذکر زبان یا ذکر ظاهر؛ ۲. ذکر دل یا ذکر خفی؛ ۳. ذکر سرّ یا ذکر حقیقی. بر این اساس نیز رتبه بندی می‌شود، پس ذکر زبان پایین‌ترین مرتبه و ذکر سرّ بالاترین مرتبه ذکر می‌باشد. این تقسیم‌بندی را در بسیاری از آثار و متون عرفانی می‌توان مشاهده کرد. به عنوان مثال در کتاب مناقب الصوفیه می‌خوانیم: «ذکر بر سه نوع است: ذکر زبان و ذکر دل و ذکر سرّ، اما ذکر زبان یکی به ده است، و ذکر دل را ثواب و جزا معین است، اما ذکر سرّ را جزا معدود نیست» (عبادی، ۱۳۶۳، ۵۱).



ذکر و یاد خداوند، جایگاه بسیار مهمی در پیمودن مراتب سیر و سلوک دارد. نقش ذکر در پدید آمدن احوال عرفانی تنها گوشه‌ای از اهمیت و عظمت این عبادت بزرگ را در سلوک الی الله نمایان می‌سازد. با مطالعه آثار عرفا و مشایخ صوفیه، می‌توان به ارزش و اهمیت ذکر در عرفان و تصوف پی‌برد. بزرگان طریقت با استناد به آیات قرآن و همچنین احادیث قدسی و نبوی، ارزش ذکر را برای سالکان طریقت تبیین نموده‌اند. برای مثال عبّادی در کتاب مناقب الصوفیه، با استناد به آیه ۴۱ سوره احزاب می‌گوید: «بدان که حق تعالی، اهل حقیقت را به هیچ کار چندان نفرمود که بر ذکر خود که: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (عبّادی، ۱۳۶۳، ۵۰) بنابر سخن شیخ احمد جام معروف به زنده پیل در کتاب مفتاح النجات، انسان در صورتی می‌تواند طاعت حقیقی خداوند را به جای آورد که هیچ گاه از یاد او غافل نشود و او را فراموش نکند. وی در این مورد حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «طاعت چنان باید کرد که در خلأ و ملأ، و در سرّ و علانیّه، هر جا که باشی او را فراموش نکنی؛ چنان که خبر بدان ناطق است: قال النبی، علیه السلام، من اطاع الله فقد ذکر الله و إن قَلَّتْ صلاته و صیامه و تلاوته القرآن، و من عصی الله فقد نسی و إن کثرت صلاته و صیامه و تلاوته القرآن» (جام نامقی، ۱۳۷۳، ۱۵۱). بزرگان طریقت با درک جایگاه مهم ذکر در سلوک الی الله، همواره مربدانشان را به مداومت بر ذکر و یاد خداوند توصیه کرده‌اند و در آثار و سخنان خویش، بر نقش ذکر در پدید آمدن حالات عرفانی، تأکید نموده‌اند.

مراقبه

مراقبه، حالتی است که سالک بداند خداوند او را می‌بیند و بر همه احوال و اعمال و اقوال و ظاهر و باطن وی احاطه کامل دارد. خداوند در قرآن، بندگان را به مراقبت سر و سرّ



خویش امر می‌کند و به آنها هشدار می‌دهد که موکلان الهی حتی یک لحظه از آنها غافل نیستند و تمام اعمال نیک و بد آنها را ضبط و حفظ می‌کنند.

«فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ» (دخان، ۵۹)

«وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَعْمَلُونَ» (انفطار، ۱۰ - ۱۲)

در کتاب اللّمع آمده است که اگر بنده یقین پیدا کند که خداوند بر تمامی دل و درونش آگاه است، دل را از همه وسوسه‌های مذموم که او را از خدا دور می‌کند نگه می‌دارد (سراج طوسی، ۱۳۸۲، ۱۰۷).

مراقبه، در واقع، مقدمه‌ای است برای پرداختن به ذکر. تا زمانی که سالک غفلت خویش را به حضور بدل نکند، نمی‌تواند خلوت ذکر حقیقی را دریابد. همچنین سالک باید مراقب افکار، اعمال و اقوال ناپسندی باشد که او را از ذکر حق باز می‌دارد.

به طور کلی، بنده باید مراقب باشد تا غیرحق بر خاطر او راه پیدا نکند. همه انبیاء و بزرگان طریقت، در خلوت و جلوت مراقب احوال خویش بوده‌اند. در تذکرة الاولیاء در شرح احوال جنید بغدادی درباره اهتمام او به مراقبه قبل از پرداختن به ذکر، آمده است: «... و به پاسبانی دل مشغول شد و سجاده در عین مراقبت باز کشید تا هیچ چیز دون حق بر خاطر او گذر نکرد و چهل سال همچنین بنشست، چنان که سی سال نماز خفتن بگزاردی و بر پای بایستادی و تا صبح الله الله می‌گفتی و هم بدان وضو نماز صبح بگزاردی» (عطار، ۱۳۴۶، ج ۲، ۷).

شیخ ابوسعید ابی‌الخیر، برای مراقبت از سرّ خویش و اشتغال به ذکر، جایگاه خاصی را در صومعه‌اش تعبیه کرده بود: «در صومعه خویش در میان دیوار، به مقدار بالا و پهنای خویش جایگاهی ساخت و در بر وی اندر آویخت. چون در آنجا شدی در سرای و در خانه و در آن موضع جمله بیستی و به ذکر مشغول بودی و گوش‌های خویش به پنبه بگرفتی تا هیچ آواز نشنود، که خاطر او بشولد. و پیوسته مراقبت سرّ خویش می‌کرد تا جز حق سبحانه و تعالی هیچ چیز بر دل وی نگذرد» (منور، ۱۳۴۸، ۲۹).



محمد غزالی در کیمیای سعادت، مراقبه و عدم غفلت را مقدم بر ذکر می‌داند که دوام بر آن کلید عجایب ملکوت است: «باید که همیشه ملازم باشد مراقبت دل را، تا با حق تعالی راز آرد و هیچ غافل نباشد که ذکر بر دوام، کلید عجایب ملکوت حضرت الهیّت است» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۱، ۲۵۶).

قرب

کتاب التصفیه فی احوال المتصوّفه، قرب را این گونه تعریف می‌کند: «قرب مرتبه‌ای است که رونده را پدید آید که حجب و اسباب برخیزد و مسافت دراز منقطع گردد تا همه احوال و افعال به نور خفیّ منور گردد و هر چه کند و گوید در آفرینش هیچ کس را مخالط و مستمع و مرجع نبیند الاّ حق را و به دل و به جان و به همّت و خاطر به حق تعالی نزدیک باشد و در اخلاق ایزدی نزدیکی جوید» (عبّادی، ۱۳۴۷، ۱۹۵).

در مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری، ذیل باب «قرب» مطلبی از خفیف شیرازی نقل شده است که وی قرب را به دو گونه قرب بنده و قرب حق تقسیم نموده است: «قرب بنده حق را ملازمت موافقت فرمان است. هر که را این دادند نشان قرب است و قرب حق بنده را دوام توفیق است» (انصاری، ۱۳۷۲، ج ۱، ۲۱۲).

ذکر، سالک را آماده رسیدن به قرب الهی می‌کند. پس هرگاه دل سالک لذت ذکر را دریابد به قرب حق نیز نائل خواهد شد. از ابوسعید خراز نقل شده است که گفت: «چون حق تعالی خواهد که دوست گیرد، بنده را از بندگان خود در ذکر بر وی گشاده گرداند، پس هر که از ذکر لذت یافت در قرب بر او گشاده گردانند» (عطّار، ۱۳۴۶، ج ۱، ۳۷).

به اعتقاد عزیز الدین نسفی عده کمی از ذاکران هستند که به مقام قرب می‌رسند و آنها کسانی هستند که ذکر بر دل آنها مستولی می‌شود و همه دل آنها را فرا می‌گیرد به طوری که ذاکر نمی‌تواند ذکر نگوید (نسفی، ۱۳۷۱، ۱۱۳).

بنابراین رابطه‌ای دو طرفه بین ذکر و قرب وجود دارد: از یک طرف سالک با اشتغال



به ذکر، می‌تواند راه قرب به حق را برای خود هموار کند و از طرف دیگر، اگر بنده قرابت و نزدیکی با حضرت حق را دریابد، نمی‌تواند که ذکر او را نگوید و دائماً ذکر و یاد الهی بر دل و زبان او جاری است.

ذکرنا و ما لنا لنفسی فنذکر و لکن نسیم القرب یبدو فیبهر

(کلابادی، ۱۳۸۰، ۱۰۵)

در کتاب شرح التّعرف، در معنی و توضیح این بیت آمده است: «یاد کردیم نه چنان بود که فراموش کردیم تا یاد کردیمی، لکن چون بوی قرب پدید آید روشنایی تابش پدید آید. خبر می‌دهد که این ذکر که بر زبان می‌رود نه از آن است که من او را فراموش کرده‌ام تا یاد می‌کنم. لکن اگر چه او مرا فراموش نیست، چون در سر اثر قرب پدید می‌آید، روشنایی قرب زبان را به ذکر می‌آرد» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳، ج ۲، ۳۳۲).

محبت

سومین حال از حالات صوفیه، محبت است که جایگاه بسیار مهمی در سلوک الی الله دارد. ابوالقاسم قشیری، محبت را محو گشتن محب از صفات خویش و اثبات کردن محبوب به ذات او می‌داند (قشیری، ۱۳۶۱، ۵۵۹).

در کشف المحجوب، علاوه بر تعریف محبت بنده نسبت به خداوند، رابطه آن را با ذکر نیز بیان می‌کند: «اما محبت بنده مر خداوند را صفتی است که اندر دل مؤمن مطیع پدیدار آید به معنی تعظیم و تکبیر تا رضای محبوب را طلب کند و اندر طلب رؤیت وی بی‌صبر گردد و اندر آرزوی قربت وی بی‌قرار گردد و بدون وی با کسی قرار نیابد و خو با ذکر وی کند و از دون ذکر وی تبراً کند...» (هجویری، ۱۳۷۱، ۳۹۷).

ذکر، در میان احوال عرفانی بیش از همه با «محبت» در ارتباط است، به گونه‌ای که هر کجا سخنی از عرفا و مشایخ صوفیه درباره محبت نقل شده است، حتماً نکته‌ای درباره «ذکر» به چشم می‌خورد:



سمنون محب، محبت را صفاء دوستی همراه با ذکر دایم می‌داند (عطار، ۱۳۴۶، ج ۲، ۷۱). محمدبن علی الترمذی نیز حقیقت محبت را دوام انس به ذکر او می‌داند (عطار، ۱۳۴۶، ج ۲، ۸۴). ذوالنون مصری معتقد است هر چیزی را عقوبتی است و عقوبت محبت غافل شدن از ذکر خدای است (عطار، ۱۳۴۶، ج ۱، ۱۲۲).

در حقیقت «ذکر» یکی از نشانه‌های محبت نسبت به خداوند است. در شرح التّعرف حدیثی در این باره از پیامبر ﷺ نقل شده است: «علامة حبّ الله حبّ ذکر الله و علامة بغض الله بغض ذکر الله» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳، ج ۳، ۱۳۴۳). در التصفیه فی احوال المتصوّفه نیز آمده است: «... هر دل که به محبت حق تعالی آراسته گردد، نشان محبت دل، ذکر باشد، چنان که عزیزان طریقت گفته اند: من احبّ شیئاً اکثر ذکرها» (عبّادی، ۱۳۴۷، ۷۶).

غزالی در کیمیای سعادت، برای محبت، نشانه‌هایی بیان می‌کند که محب واقعی را از محب ادعایی جدا می‌کند. یکی از آن نشانه‌ها ذکر است: «بدان که محبت گوهری عزیز است و دعوی محبت آسان است تا آدمی گمان برد که از جمله محبان است، ولكن محبت را نشان و برهان است. باید که آن نشان از خود طلب کند و آن هفت است: ... علامت سوم آنکه همیشه ذکر خدای تعالی بر دل وی تازه بود و بدان مولع بود بی تکلف که هر که چیزی را دوست دارد ذکر آن بسیار کند و اگر دوستی تمام بود خود هیچ فراموش نکند» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۲، ۶۰۱ و ۶۰۰).

کثرت ذکر، نشان دهنده فرط محبت است: «من احبّ شیئاً اکثر ذکرها». در داستان‌ها و سرگذشت‌هایی چون داستان عشق مجنون به لیلی و یا سرگذشت فراق یعقوب از یوسف که محبت و عشقی پاک در آنها وجود داشته است، به خوبی می‌توان این نکته دقیق و زیبایی عرفانی را مشاهده کرد. به عنوان مثال درباره مجنون نقل شده است: «روزی مجنون را پرسیدند که ابوبکر فاضل‌تر یا عمر؟ گفت: لیلی نیکوتر!» (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۵، ۲۰).



همچنین یعقوب در فراق یوسف آن قدر یوسف یوسف گفت تا از جانب جبار کائنات به او وحی شد: «ای یعقوب نگر تا پس از این نام یوسف بر زبان نرانی و گرنه نامت از جریده انبیاء، بیرون می‌کنم» (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۵، ۱۲۸).

بنابراین شگفت نیست که اولیاء الله و عارفان سوخته دل که در دل فقط محبت حضرت دوست دارند همواره ذکر و نام خداوند عالم بر زبانشان جاری است. بهاء ولد نیز، از عاشقان دل‌سوخته خداوند رحمان است. حبّ و عشق پاک او به خداوند، در صفحه صفحه کتاب ارزشمندش، «معارف» آشکارا دیده می‌شود؛ زیرا در هر صفحه و حتی در هر سطر این کتاب، بارها واژه مقدّس «الله» ذکر شده است:

«اکنون ای دوستان، الله بزرگوار است روی به وی آرید که همه خوشی‌ها و مزه‌ها از الله است و همه موجودات را خوشی‌ها و مزه‌ها الله می‌رساند و هر چه دارند همه از او دارند و همگان چیزها را از خوشی‌ها و مزه‌ها و ذوق‌ها از الله می‌گیرند و اگر محبت از شفقت است، همه شفقت‌ها از الله است و اگر از جاه و رفعت است؛ همه جاه‌ها و رفعت‌ها از الله است و اگر از بهر انعام است، همه انعام‌ها از الله است و اگر از بهر مؤانست است، مونس همه الله است و هر چه تو خوب می‌بینی همه خوبی‌های الله است و جمال‌های الله است و...» (بهاء ولد، ۱۳۵۲، ج ۱، ۱۷۴).

بنابراین بین محبت و ذکر رابطه‌ای مستقیم وجود دارد؛ یعنی هر قدر بنده نسبت به خالق خویش محبت بیشتری داشته باشد، او را بیشتر یاد می‌کند و پیوسته به دل و زبان او را ذکر می‌گوید.

«أریدُ دَوامَ ذِکرٍ مِنْ فَرَطِ حُبِّهِ ... گفت می‌خواهم که او را بسیار یادکنم از بسیاری دوستی او و این آن معنی گفت که هر که چیزی را دوست دارد مولع باشد بر یاد کردن آن و پیوسته بر زبان ذکر رود» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳، ج ۳، ۱۳۳۵).

در حقیقت محبّ یا خودش دائماً ذکر محبوبش را بر زبان دارد و یا دوست دارد تا نام



محبوبش را از دهان دیگران بشنود: «محب همیشه ذکر محبوب خود کند. و بی ذکر محبوب خود نتواند بود. همه روز خواهد که با دیگران مدح محبوب خود گوید، یا دیگران پیش وی مدح محبوب وی کنند» (نسفی، ۱۳۷۱، ۱۱۳).

البته اگر محبت به نهایت رسید، آن گاه غیرت محب اجازه نمی دهد که کسی نام محبوب او را برد. تأیید کننده این مطلب، حکایتی است که از شبلی نقل شده است: «حکایتی است شبلی را که به اول ارادت آستین پر شکر کردی و گرد بغداد می گشتی و هر که را دیدی که خدا را یاد می کند، شکر در دهان او نهادی. باز حالش به جایگاهی رسید که سنگ در آستین نهادی و هر که را دیدی که ذکر حق می کند سنگ بر او زدی. آن گاه که در حال ارادت بود، طالب بود که مرید، طالب باشد و طالب چیزی را باشند که ندارند. از هر که خبر او شنوند خلعت و عطا دهند. چون محبی کز کسی خبر دوست غایب شنود، باز چون به نهایت معرفت رسد حال، حال مشاهده گردد. غیرتش آید که کسی نام دوست او برد، چنان که کسی که دوست غایب را باز یابد روا ندارد که کسی به دوست او نگرد، یا با دوست او سخن گوید یا نام دوست او برد» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳، ج ۳، ۱۳۳۱).

همان گونه که علامت و نشانه محبت، «ذکر» است؛ یعنی اگر کسی محبت حق در دل داشته باشد پیوسته ذکر او را می گوید، ذکر نیز می تواند بذر محبت خداوند را در دل انسان قرار دهد. بهاء ولد توصیه می کند که سالک به این نیت ذکر الله گوید که خداوند محبت خویش را نصیب او گرداند: «و ذکر الله بر این وجه کن که ای الله مرا محبت خود روزی گردان و هر زمانی دوستی خودم زیادت گردان و همه اجزای مرا آرزومند و محبت خود گردان و اشک از اجزای من از بهر محبت خود روان دار». (بهاء الدین ولد، ۱۳۵۲، ج ۱، ۱۵۷).

در کیمیای سعادت نیز آمده است که پس از غلبه ذکر، انس و محبت بر دل سالک مستولی می شود: «چون ذکر غالب شد، انس و محبت مستولی شد، تا چنان شود که حق را از همه دنیا و آنچه در دنیا است دوست تر دارد. واصل سعادت این است...» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۱، ۲۵۶).



خوف

خوف به معنای ترس و چهارمین حال از احوال عرفانی است. قشیری خوف از خداوند - سبحانه و تعالی - را ترس از عقوبت او در دنیا یا در آخرت می‌داند (قشیری، ۱۳۶۱، ۱۹۰). عبادی با استناد به آیه «وَخَافُونِي إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران؛ ۱۷۵)، خوف را از شروط ایمان می‌داند و به این نکته مهم اشاره می‌کند که بنده عاصی و بنده مطیع، هر دو باید از حق خوف داشته باشند؛ بنده عاصی خوف از عاقبت اعمال خویش و عذاب دوزخ و بنده مطیع خوف از مکر و قهر الهی و آفت عجب و ریا. چه بسا خوف مطیعان بایستی بیش از خوف عاصیان باشد؛ زیرا که: «اگر حق تعالی مطیعان را به مکر بگیرد و به قهر مطالبت کند و آفت عجب و ریا بر عبادت گمارد، مطیع در عذاب، متحیرتر و متحسّرتر باشد از عاصی» (عبادی، ۱۳۴۷، ۶۳).

خداوند در قرآن ارتباط بین ذکر و خوف را بیان می‌کند:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ (انفال، ۲)

مومنان حقیقی آنان هستند که چون ذکری از خدا شود دل‌هاشان ترسان و لرزان شود.

نجم رازی در مرصاد العباد بیان می‌کند که ذکر پس از محو کردن کدورت و حجاب دل، می‌تواند در دل سالک خوف پدیدآورد. وی نیز برای اثبات کلام خویش به آیه فوق استناد می‌کند: «خاصیت ذکر، هر کدورت و حجاب که از تصرف شیطان و نفس به دل رسیده بود و در دل متمکن گشته از دل محو کردن گیرد. چون آن کدورت و حجاب کم شود، نور ذکر بر جوهر دل تابد، در دل و جل و خوف پدید آید» (انفال، ۲) (نجم رازی، ۱۳۶۵، ۲۰۴).

آیه فوق و کلام نجم رازی مبین این نکته است که ذکر خداوند در دل انسان خوف پدید می‌آورد، اما آیه «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد، ۲۸) نشان دهنده اطمینان و



آرامشی است که از ذکر و یاد خداوند ایجاد می‌شود. چگونه ممکن است ذکر خداوند هم در دل انسان هم خوف و هم اطمینان و آرامش ایجاد کند؟ میبیدی در بخش عرفانی کشف الاسرار، این پرسش را پاسخ می‌دهد:

«... در این آیت گفت مؤمنان ایشان‌اند که در یادکرد الله، دل‌هاشان بترسد و بلرزد. جایی دیگر گفت: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ». اشارت است که مؤمنان ایشان‌اند که در یادکرد الله دل‌هاشان بیاساید و آرمیده گردد. آن نشان مبتدیان است و این وصف الحال منتهیان. بنده در بدایت روش خویش پیوسته می‌گرید و می‌زارد و می‌نالد. چندان از بیم فراق بگرید، که نداء «أَلَا تَخَافُوا» بسر وی رسد. از بیم فراق به روح وصال باز آید. در آن مقام بیاساید و بنازد و دلش بیارامد. این است که می‌گوید جَلَّ جَلَّالَهُ «تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» (میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۴، ۱۰).

میبیدی همچنین «وجلّت قلوبهم» را وصف مرید، شعار اهل شریعت و مقام روندگان می‌داند اما «تطمئن قلوبهم» را نعت مراد، دثار ارباب حقیقت و نشان ربودگان بیان می‌کند. (میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۴، ۱۱ و ۱۰).

ابوالفتوح رازی معتقد است هم خوف و هم اطمینان در هنگام ذکر الله از شروط صحّت ایمان است و این از فضل مؤمن است که هنگام ذکر خدا از عقاب و وعید او بترسد و به وعده‌ها و ثواب او دلش ایمن و واثق باشد (ابوالفتوح رازی، ۱۳۶۷، ج ۵، ۳۷۰).

شوق

در کتاب التصفیه فی احوال المتصوّفه، «شوق» این گونه تعریف شده است: «و شوق صفت آرزومندی و انزعاج دل است که تصور جمال مقصود محرک وی گردد. تحرکی در باطن آید و اضطرابی در دل افتد. خواننده شود تا به مقصود خود رسد...» (عبّادی، ۱۳۴۷، ۱۳۹).

خواجه عبدالله انصاری نیز در کتاب رسائل فارسی خویش، باب شوق را این گونه آغاز



می‌کند: «شوق آتشی است که شعله شعاع وی از نیران محبت خیزد و بوی عود وجود از احتراق چهره افتراق برانگیزد. قاعده انتظار خراب کند و عاشق را بی‌قرار و خواب کنند...» (انصاری، ۱۳۷۲، ج ۱، ۲۴۳).

چون شوق ثمره و نتیجه محبت می‌باشد، پس همان گونه که ذکر در ایجاد محبت موثر است، به همان میزان می‌تواند سبب پدید آمدن شوق بنده به خداوند یکتا باشد. یوسف اسباط، رغبت و انس گرفتن به ذکر حق را یکی از نشانه‌های شوق می‌داند: «و گفت شوق را علامت است: دوست داشتن مرگ در وقت راحت در دنیا و دوست داشتن حیات در وقت صحت و رغبت و انس گرفتن به ذکر حق» (عطاری، ۱۳۴۶، ج ۲، ۶۶).

نجم رازی در مرصاد العباد، یکی از آثار ذکر «لا اله الا الله» را برانگیختن شوق سالک نسبت به حضرت خداوندی بیان می‌کند:

«... دیگر هر رکنی از ارکان شرع او را مذکری شود از قرارگاه اول و آمدن او از آن عالم، و ارشادی کند او را به مراجعت با مقام خویش و آن جوار رب العالمین است. چنان که کلمه «لا اله الا الله» او را خبر دهد از آن عالم که میان او و حضرت حق هیچ واسطه نبود. شوق آن عالم و ذوق آن حالت در دلش پدید آید. آرزوی مراجعت کند، دل ازین عالم برکند، لذات بهیمی بر کام جاننش طلخ شود، متوجه حضرت خداوندی گردد» (نجم رازی، ۱۳۶۵، ۱۶۶).

انس

هجویری در کشف المحجوب، انس را در برابر هیبت قرار می‌دهد و درباره آن گفته است: «چون حق تعالی به دل بنده تجلی کند، به شاهد جلال نصیب وی اندران هیبت بود و باز چون به دل بنده تجلی کند، به شاهد جمال نصیب اندران انس باشد تا اهل هیبت از جلالش به تعب باشند و اهل انس از جمالش بر طرب» (هجویری، ۱۳۷۱، ۴۹۰).

«مونس ذاکر در هر دو جهان، خداوند است چنان که منقول است: انا جلیسٌ من ذکرنی» (عبّادی، ۱۳۴۷، ۷۷).



انس با حق از طریق دوام ذکر حاصل می‌شود. در کیمیای سعادت آمده است: «به سعادت آخرت کسی رسد که از این عالم بشود و انس و محبت حق تعالی بر وی غالب بود و انس جز به دوام ذکر نبود» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۱، ۲۶۹).

ابونصر سراج طوسی نیز در کتاب اللمع بیان می‌کند: «انس با حق به سه شرط برای بنده حاصل می‌شود: اول طهارت کامل، دوم صفای باطن و سوم گریختن از هر چه جز یاد حق» (سراج طوسی، ۱۳۸۲، ۱۱۵).

امام محمد غزالی، غلبه ذکر و به دنبال آن استیلاء انس و محبت بر دل سالک را «کیمیای سعادت» می‌داند: «پس اگر کسی به درجه فنا و نیستی نرسد و این احوال و مکاشفات، وی را پیدا نیاید لیکن ذکر، بر وی مستولی گردد، این کیمیای سعادت باشد که چون ذکر غالب شد، انس و محبت مستولی شد» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۱، ۲۵۶).

التذاذ از ذکر، یکی از علامت‌های انس با حق است. حارث محاسبی، یوسف بن‌الحسین و یوسف اسباط، از عارفانی هستند که این نکته را بیان کرده‌اند:

«و گفت علامت انس به حق وحشت است از خلق و گریز است از هر چه خلق در آن است و منفرد شدن به حلاوت ذکر حق تعالی» (عطارد، ۱۳۴۶، ۲۰۷). «و گفت علامت شناخت انس آن است که دور باشد از هر چه قاطع او آید از ذکر دوست» (همان، ۲۸۵). «و گفت انس را علامت است دایم نشستن در خلوت و طول وحشت از مخالطات و لذت یافتن به ذکر...» (همان، ج ۲، ۶۶).

هجویری در کشف‌المحجوب بیان می‌کند که چون انسان خاکی با خداوند عالم مجانستی ندارد، اساساً انس، با ذات حضرت حق ممکن نیست، بلکه بنده فقط می‌تواند با ذکر خداوند، انس گیرد: «... از آنچه انس با جنس باشد و چون مجانست و مشاکلت بنده را با حق مستحیل باشد، انس با وی صورت نگیرد و از وی با خلق نیز انس محال باشد و اگر انس ممکن شود، با ذکر وی ممکن شود و ذکر وی، غیر وی باشد» (هجویری، ۱۳۷۱، ۵۴۴).

اما بهاء ولد در کتاب معارف خویش، عکس این مطلب را بیان می‌کند. وی معتقد است



چون هستی مخلوق از وجود خالق می‌باشد، بنابراین انس با خالق امری محال و غیرممکن نیست و سالک می‌تواند از طریق ذکر، با الله و صفات او انس یابد: «می‌اندیشیدم که مخلوق را به الله جنسیت نباشد چگونه به الله انس گیرد و خوش شود و بیارامد. الله الهام داد که چون وجود مخلوق از موجود است و آن منم، چگونه انیس نباشم... پس هست را با هست‌کننده چگونه آرام نباشد و با کی خواهد آن مؤنست بودن که دایم ماند، جز با من. اکنون ذکر می‌گویی و به الله و با صفات او انیس می‌باش» (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲، ج ۲، ۱۶۷).

اطمینان

اطمینان یا طمأنینه یکی دیگر از احوال عرفانی است که ذکر نقش اساسی در پدید آمدن آن دارد. اطمینان به عنوان یک حال عرفانی کمتر در متون متصوفه بررسی شده است. کتاب اللمع از معدود منابعی است که درباره این حال عرفانی به تفصیل سخن می‌گوید. در این کتاب اطمینان یا طمأنینه این گونه تعریف شده است: «طمأنینه از حال‌های رفیع عارف است؛ یعنی اینکه خردی توانا و ایمانی نیرومند و دانشی استوار و دلی پاک و صفای ذکر داشته باشد» (سراج طوسی، ۱۳۸۲، ۱۱۷).

اطمینان، اصطلاحی عرفانی است برگرفته از آیات قرآن: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ

بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد، ۲۸).

قسمت اول آیه (الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ) بیان می‌کند ایمان به خدا با

اطمینان و آرامش قلبی همراه است که به وسیله ذکر و یاد خدا حاصل می‌شود. قسمت دوم آیه (أَلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)، تنبیه و هشدار است برای عموم مردم که متوجه پروردگار خود بشوند و به یاد او اطمینان و آرامش بیابند. در تفسیر المیزان، ذیل این آیه آمده است: «... پس هر قلبی - به طوری که جمع محلی به الف و لام (القلوب) افاده می‌کند - با ذکر خدا اطمینان می‌یابد و اضطرابش تسکین پیدا می‌کند. آری، این معنا



حکمی است عمومی که هیچ قلبی از آن مستثناء نیست، مگر اینکه کار قلب به جایی برسد که در اثر از دست دادن بصیرت و رشدش دیگر نتوان آن را قلب نامید، البته چنین قلبی از ذکر خدا گریزان و از نعمت طمأنینه و سکون محروم خواهد بود» (طباطبائی، ۱۳۶۶، ج ۱۱، ۴۸۷).

بنابراین، «ذکر» نه تنها برای مؤمنین و بندگان خالص خداوند، سکینه و اطمینان به وجود می‌آورد، بلکه حصول طمأنینه و آرامش از طریق ذکر برای همه مردم نیز میسر خواهد بود.

نجم رازی با تعبیری بسیار زیبا، ذکر را به سلطانی تشبیه می‌کند که اگر در ولایت دل ساکن شود، دل چنان اطمینان و آرامشی با او می‌یابد که از هر چه جز اوست وحشت می‌کند (نجم رازی، ۱۳۶۵، ۲۰۵).

مشاهده

بر اساس سخنان عارفان، مشاهده را می‌توان به طور خلاصه به معنای حضور و رفع همه موانع بین بنده و خداوند دانست. اگر سالک از طریق مجاهده به درک احوال و مقامات معنوی نائل شود، به جایگاهی خواهد رسید که چشمانش به نور حق بینا می‌شود و همه حجاب‌ها از برابر او کنار می‌رود. صحت یقین و غلبه محبت دو عاملی است که هجویری در کشف المحجوب برای رسیدن به حقیقت مشاهده مطرح می‌کند: «و حقیقت مشاهده بردو گونه باشد یکی از صحت یقین و دیگر از غلبه محبت، که چون دوست اندر محل محبت به درجه‌ای رسید که کلیت وی همه حدیث دوست گردد جز او را نبیند» (هجویری، ۱۳۷۱، ۴۲۷). خواجه عبدالله انصاری نیز مشاهده را این گونه تعریف می‌کند: «مشاهده برخاستن عوایق است میان رهی و میان حق و طریق بدان سه چیز است: یکی رسیدن از درجه علم به درجه حکمت و دیگر رسیدن از درجه صبر به درجه صفاوت و سه دیگر رسیدن از درجه معرفت به درجه حقیقت» (انصاری، ۱۳۷۲، ج ۱، ۳۳۱).



ذکر، نقش بنیادی در رسیدن سالک به مرتبه شهود و حضور ایفا می‌کند؛ زیرا سالک بدون ذکر و یاد خداوند، نمی‌تواند به درک هیچ یک از احوال عرفانی نائل شود و بدون درک حالات عرفانی نظیر محبت، قرب، انس، اطمینان و ... حالت مشاهده نیز، برای سالک به وقوع نخواهد پیوست. برخی از عرفا در سخنانشان آشکارا به نقش اساسی ذکر در پدید آمدن حالت مشاهده اشاره کرده اند. بهاء ولد از جمله عرفایی است که معتقد است مشاهده در پرتو ذکر حاصل می‌شود: «همه مزه‌ها و همه سعادت‌های ابدی و دیدن همه عجایب‌ها در مشاهده الله است و آن مشاهده در ذکر الله است» (بهاء‌الدین ولد، ۱۳۵۲، ج ۱، ۲۱۱). «ذکر الله گفتیم ضمیرم به الله پیوست و الله را مشاهده کردم» (همان، ۱۶۹).

جنید بغدادی رابطه بین ذکر و مشاهده را رابطه‌ای نزدیک و جدانشدنی می‌داند؛ زیرا معتقد است اگر ذاکر بدون مشاهده حضرت حق، ذکر بگوید دروغ‌گوست. گفت هر که به زبان گوید الله و در سر او مشاهدت الله نباشد، این کس دروغ‌زن است (مستملی بخاری، ۱۳۷۳، ج ۳، ۱۳۳۷).

مرید می‌تواند با مداومت بر ذکر، پرده‌های غفلت را کنار زده و به مشاهده دست یابد: «اکنون چندانی ذکر گو که الله را ببینی چنان که پرده از طور برخاست بدید، پرده‌های غفلت چون به ذکر الله بر در، تو هم ببینی» (بهاء‌الدین ولد، ۱۳۵۲، ج ۱، ۱۴۰). به نظر نجم رازی، مرید باید پیوسته اشتغال به ذکر داشته باشد و هیچ گاه از ذکر - چه ذکر زبان و چه ذکر دل - خسته و ملول نشود تا ثمره مشاهده را در پرتو ذکر خویش دریابد: «... و هر وقت که دل از ذکر فرو ایستد زبان را بر ذکر باید داشت تا دل به کلی ذاکر گردد و همچنین مدد می‌کند تا شجره ذکر پرورش می‌یابد و قصد علو می‌کند، تا چون شجره به کمال خود رسید شکوفه مشاهدات بر سر شاخ شجره پدید آمدن گیرد» (نجم رازی، ۱۳۶۵، ۳۷۸).

تا زمانی که دل از کدورت صفات بشری و خواطر نفسانی پاک نشود، مستعد پذیرش انوار غیبی و علوم لدتی نمی‌شود و به دنبال آن قابلیت مشاهده حضرت خداوندی را پیدا



نمی‌کند. نجم رازی ذکر «لا اله الا الله» را برای نفی خواطر و صیقل دادن قلب به سالکان طریقت توصیه می‌کند: «باید که هر خاطر که آید از نیک و بد، جمله به «لا اله الا الله» نفی می‌کند، بدان معنی که گوید هیچ چیز نمی‌خواهم الاً خدای و به حقیقت هر خاطر که درآید نقشی از آن بر صحیفه دل پدید آید یا نیک یا بد. آن جمله شاغل دل باشد از قبول نقوش غیب. تا آینه دل از جمله نقوش پاک و صافی نگردد پذیرای نقوش غیبی و علوم لدنی نشود و قابل انوار مشاهدات و مکاشفات روحانی نیاید» (نجم رازی، ۱۳۶۵، ۲۸۴ و ۲۸۳).

«بدان که چون آینه دل به تدریج از تصرف مصقل «لا اله الا الله» صقالت یابد و زنگار طبیعت و ظلمت صفات بشریت از او محو شود که «ان لكل شیء صقاله و صقاله القلوب ذکر الله» پذیرای انوار غیبی گردد و سالک به حسب صقالت دل و ظهور انوار، مشاهده آن انوار شود» (نجم رازی، ۱۳۶۵، ۲۹۹)

اگر چه تأثیر ذکر در رسیدن سالک به حالت مشاهده، انکارناپذیر است، اما به اعتقاد برخی از عرفا مانند ابوبکر کلابادی و بایزید بسطامی، سالک پس از درک شهود حق، نیازی به ذکر ندارد؛ زیرا سالک تا قبل از رسیدن به مرتبه مشاهده در غیبت و فراق از حضرت حق به سر می‌برد، پس ذکر و یاد محبوب غایب، او را آرامش و تسلی می‌دهد، اما همین که حالت مشاهده برای سالک به وقوع پیوست احتیاجی به ذکر ندارد؛ زیرا ذکر، واسطه و حجابی می‌شود بین ذاکر و مذکور. «الذکر واسطه یحجبک عن نظری» (کلابادی، ۱۳۸۰، ۱۰۵). مستملی بخاری در شرح التعرف در توضیح این عبارت می‌گوید: «کنون چنین می‌گوید که ذکر واسطه گردد میان ذاکر و مذکور و چون واسطه گشت ذاکر، مذکور را نتواند دیدن. از بهر آنکه استرواح است در حال غیبت از آلم فراق، که چون کسی دوست را گم کند الم فراق بر او غالب گردد، به ذکر تسلی و استرواح کند، چون حال این حال نباشد تا از نظر محبوب نباشد به تسلی و استرواح حاجت نیاید» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳، ۱۳۴۰).



بایزید هم گفته است: «من سی سال خدا را یاد می‌کردم سپس ساکت شدم چون که دیدم ذکر من باعث حجاب من گشته است» (احمد غزالی، ۱۳۷۰، ۲۹۹).

نتیجه

ذکر، نقش اساسی و بنیادی در سیر و سلوک، چنان که بدون ذکر و یاد خداوند هیچ گونه تغییر و تحوّل در درون سالک به وجود نمی‌آید و پدید آمدن حالات و مقامات عرفانی، بدون آن ناممکن است. اکثر حالات عرفانی از طریق مداومت بر ذکر، برای سالک محقق می‌شود. سالک بایستی ابتدا از طریق مراقبه، خود را برای یاد خداوند آماده کند. به این منظور باید هم مراقب افکار، اعمال و اقوال ناپسندی باشد که او را از ذکر حق باز می‌دارد و هم مراقب باشد غیرحق بر خاطر او راه پیدا نکند. نور ذکر، دل سالک را برای تقرب به حضرت حق آماده می‌کند و سالک را به قرب حق نائل می‌کند. پس هر گاه دل سالک لذت ذکر را دریابد به قرب حق نیز نائل خواهد شد. ذکر، در میان احوال عرفانی بیش از همه با «محبت» در ارتباط است. بیشتر عرفا معتقدند که «ذکر» نشانه محبت به خداوند است. در میان احوالات عرفانی، محبت و قرب، دو حالتی هستند که با ذکر و یاد الهی، رابطه‌ای دو سویه دارند. از یک سو ذکر و یاد خداوند، محبت حق را در دل انسان قرار می‌دهد و راه قرب به آستان حضرت دوست را برای بنده هموار می‌گرداند و از سویی دیگر، کسی که محبت خداوند عالم را در دل داشته باشد و یا به قرب الهی نائل شده باشد، نمی‌تواند ذکر خداوند بی‌همتا را نگوید. به همین دلیل، همواره ذکر و یاد الهی بر دل و زبان او جاری است. ذکر در دل سالک خوف از حق را پدید می‌آورد. خداوند در قرآن از مؤمنینی یاد می‌کند که ذکر الله دل‌های آنها را ترسان و لرزان می‌کند (انفال، ۲). شوق، ثمره و نتیجه محبت است، پس همان گونه که ذکر و یاد خداوند، محبت را در دل سالک پدید می‌آورد، در برانگیختن شوق سالک به حضرت خداوندی نیز، مؤثر است. مونس ذاکر در هر دو جهان خداوند است و دوام ذکر، انس با حق را پدید می‌آورد. ذکر و یاد خداوند



هم برای خواص و هم برای عوام، اطمینان، سکینه و آرامش به وجود می‌آورد. ذکر نقش بنیادی در رسیدن سالک به مرتبه شهود و حضور ایفا می‌کند. سالکی که از اشتغال به ذکر (ذکر زبان یا ذکر دل) خسته نشود می‌تواند مشاهده را در پرتو ذکرش دریابد.

منابع

۱. قرآن
۲. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان*، ج ۵، تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۷.
۳. انصاری، خواجه عبدالله، *مجموعه رسائل فارسی*، تصحیح محمد سرور مولایی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۲.
۴. انصاری، خواجه عبدالله، *منازل السائرین*، تهران، مولی، ۱۳۶۱.
۵. بهاءالدین ولد، محمد بن حسین، *معارف، مجموعه مواعظ و سخنان سلطان العلم*، ج ۲، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۲.
۶. جام نامقی، احمد، *مفتاح النجات*، تصحیح علی فاضل، ج ۲، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.
۷. سراج طوسی، ابونصر، *اللمع فی التصوف*، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲.
۸. طباطبائی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۶.
۹. عبّادی، مظفر بن اردشیر، *التصنیف فی احوال المتصوفه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
۱۰. عبّادی، مظفر بن اردشیر، *مناقب الصوفیه*، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۳.
۱۱. عطار، محمد بن ابراهیم، *تذکره الاولیاء*، ج ۴، تصحیح میرزا محمدخان قزوینی، تهران، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۴۶.



۱۲. غزالی، احمد بن محمد، *مجموعه آثار فارسی*، به اهتمام احمد مجاهد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
۱۳. غزالی، محمد بن محمد، *کیمیای سعادت*، ج ۳، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
۱۴. قشیری، ابوالقاسم، *الرساله التشریبه*، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ج ۲، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
۱۵. کلابادی، ابوبکر محمد، *التعرف لمذهب التصوف*، قاهره، [بی نا]، ۱۳۸۰ هـ ق.
۱۶. گوهرین، سید صادق، *شرح اصلاحات تصوف*، تهران، زوآر، ۱۳۸۰.
۱۷. محمد بن منور، *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*، به اهتمام ذبیح الله صفا، ج ۲، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۸.
۱۸. مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد، *شرح التعرف لمذهب التصوف*، تصحیح محمد روشن، ج ۲، تهران، اساطیر، ۱۳۷۳.
۱۹. میبدی، رشیدالدین ابوالفضل، *کشف الاسرار و عده الابرار*، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱.
۲۰. نجم رازی، عبدالله بن محمد، *مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
۲۱. نسفی، عزیز بن محمد، *الانسان الکامل*، تصحیح مازیان موله، ج ۳، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۱.
۲۲. هجویری، علی بن عثمان، *کشف المحجوب*، تصحیح و ژوکوفسکی، ج ۲، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۱.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی